

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۱ _ بیان نمادین یا بیان واقعیت؟
تاریخ: ۲۰ آذر ۱۳۹۸
مصادف با: ۱۴ ربیع الثانی ۱۴۴۱
جلسه: ۲۱

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

بیان نمادین یا بیان واقعیت؟

بعد از بیان مفردات آیه ۳۱ و قبل از ورد به تفسیر این آیه، مسئله ای که هم برای این مقام و هم برخی مقامات و آیات دیگر راه گشا است، این است که برخی از اوقات در آیات قرآن بعضی از مسائل و مطالب به نحوی مطرح شده که انسان تردید پیدا می‌کند که این مسائل و قضایا جنبه واقعی دارد یا جنبه نمادین؟ مثلاً در همین آیه بحث تعلیم اسماء به آدم و همچنین عرضه اسماء به ملائکه مطرح است. در آیه قبل مسئله اعلام خلافت انسان به ملائکه و پرسش ملائکه و جواب خداوند مطرح است. در ادامه داستان امر خداوند به ملائکه برای سجده در برابر آدم و مسجود واقع شدن ملائکه و اباء ابلیس از سجده در برابر آدم و نهایتاً رانده شدن او از درگاه خداوند تبارک و تعالی مطرح شده است.

سوالی که مهم است و جنبه کلیدی دارد این است که آیا واقعا این اتفاقات افتاده است؟ یعنی خداوند تعلیم کرده اسماء را و بعد به ملائکه عرضه کرده؟ یا خداوند اعلام کرده خلافت انسان را و بعد ملائکه پرسش کردند؟ آیا این‌ها اموری هستند که به همین ترتیب اتفاق افتاده اند یا این‌ها بیان نمادین و تمثیلی برای حقایق دیگر اند؟

اقوال

اقوال و احتمالات در اینجا مختلف است و برخی از این احتمالات قائل دارند و برخی قائلی ندارند.

قول اول: بعضی از مفسرین معتقد اند که خداوند تبارک و تعالی در صدد القاء یک حقیقت و واقعیت و بیان مسائلی است که چاره ای جز بیان به طریق تمثیل نداشته. یعنی آن حقایق را خداوند تبارک و تعالی به ناچار در قالب مَثَل و قصه قرار داده و این را برای انسان‌ها بیان کرده؛ لذا این‌ها در واقع بیان نمادین است برای یک حقیقتی که ما قادر به درک حقیقت کما هو حقّه نیستیم. مانند آنچه که بعضی درباره امور بهشت و جهنم بیان کرده اند که مسائل بهشت و جهنم و پاداش‌ها و عذاب‌هایی که در بهشت و جهنم مطرح می‌شود، بیان تمثیلی است و برای اینکه معقولات قابل فهم شود برای انسان‌ها، آن‌ها را تمثیل به محسوسات کردند و در قالب تمثیل به محسوسات برای انسان بیان کرده اند تا درکی از آن حقیقت پیدا کنند.

صاحب تفسیر المنار معتقد است که در قضایای مختلف مطلب از این قرار است و ایشان به خصوص در آیه «عَلَّمَ آدَمَ

الاسماء کَلْهَا» معتقد است که خداوند عباراتی را در اینجا به کار گرفته تا ارزش انسان و سرمایه های ذاتی انسان را به مخاطبینش بشناساند و به آن‌ها بفهماند که انسان به چه دلیل انسان بر سایر مخلوقات امتیاز دارد.^۱

قول دوم: برخی معتقد اند که دلیلی نیست که این قضایا را در قالب تمثیل قرار دهیم بلکه خداوند عین همان چیزی که اتفاق افتاده است را برای ما بیان می‌کند. البته اگر یک حکمی مخالف عقل باشد که باید آن را تأویل ببریم و الا ظواهر آیات هیچ مشکلی ندارد.

قول سوم: این است که ما تفصیل دهیم و بگوییم در برخی از موارد خداوند تبارک و تعالی چاره ای جز بیان تمثیلی نداشته و در برخی از موارد هم حقیقت را کما هو بیان کرده و تمثیلی در کار نبوده است.

بررسی

اینکه در قرآن از مَثَل استفاده شده بحثی نیست و ما قبلاً هم به مناسبت این را ذکر کردیم که اساساً در بخشی از آیات قرآن از روش تمثیل استفاده شده است. خداوند تبارک و تعالی در این باره میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعْضُهُ مَّا فَوْقَهَا»^۲ این را ما بیان کردیم که خداوند ابائی از تمثیل ندارد حتی نه تنها ابایی از تمثیل ندارد، بلکه ابائی هم از کوچکی و حقارت مثل ندارد منتها نکته ای در «وَمَا فَوْقَهَا» بود که در همانجا اشاره کردیم که اگر خداوند ابائی ندارد از اینکه مَثَل بزند حتی به پشه، قاعدتاً باید می‌گفت «وَمَا دُونَهُ» ولی فرمود و ما فوقها، این را قبلاً توضیح دادیم. پس تردیدی در اصل اینکه در قرآن مثل زیاد بکار رفته نیست، اما در بعضی مواقع خداوند تصریح کرده به اینکه این بیان مَثَل است مانند همین آیه، ولی در بعضی مواقع تصریحی به مَثَل بودن نشده است.

مثلاً در آیه «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۳ تصریح به مثال بودن شده که اگر قرآن بر کوه نازل می‌شد باعث متلاشی شدن کوه می‌شد و غرض این بوده که مردم بفهمند که قرآن چقدر عظمت دارد و عظمت قلبی که این قرآن بر او نازل شده است را درک کند. چون کوه مظهر بزرگی، استواری و عظمت است، اما همین موجود قوی و با استقامت تحمل قرآن را ندارد، لذا معلوم می‌شود آن قلبی که قرآن بر او نازل شده چقدر عظمت دارد!

اما در بسیاری از موارد تصریح به مَثَل بودن نشده؛ در اینگونه موارد نمی‌توانیم یک حکم کلی مبنی بر نفی یا اثبات تمثیل بکار ببریم. از این قبلی موارد در قرآن زیاد است مانند آنچه که خداوند در مورد جهنم میفرماید: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟»، روزی که ما به جهنم میگوییم آیا پر شدی؟ که جهنم در پاسخ به ما می‌گوید آیا باز هم

۱. المنار، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶.

۳. سوره حشر، آیه ۲۱.

هست؟ این گفتگو از چه باب است؟ آیا یک بیان تمثیلی است یا اینکه خداوند کآن یک حقیقتی را در قالب این گفتگو برای ما بیان می‌کند؟

یا مثلاً خداوند می‌فرماید:

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا»^۱، و یا «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ»^۲ در این دو آیه هم خداوند تصریح می‌کند که در قرآن از روش تمثیلی برای بیان امور استفاده می‌کنیم. تمثیل یکی از روش‌های تعلیم است، چون یکی از راه‌های تفهیم به مخاطب همین تمثیل است که معلّمان و اساتید هم از آن استفاده می‌کنند. تمثیل یکی از مهم‌ترین ابزار برای تبلیغ هم هست، لذا آن‌هایی که اهل خطابه و منبر هستند این نکته را مورد توجه قرار دهند.

در واقع این موضوع ظرفیت یک کار گسترده در قرآن را دارد و می‌تواند یک موضوع برای پایان نامه هم باشد مانند این موضوعات: مَثَل‌های قرآنی. اینکه در همه مواردی که از روش تمثیل استفاده شده، مُثَلِّ این‌ها چه حقیقت و جایگاهی داشته است؟ در چه اموری از تمثیل استفاده شده است؟ جاهایی که تصریح به تمثیل شده کجا است، و چه جاهایی تلویحاً مسئله تمثیل از آن قابل استفاده است؟ ضابطه چیست و آیا اینکه می‌توانیم ضابطه و قاعده کلی برای تمثیل‌های قرآنی بیابیم؟ آیا این تمثیل‌ها همگی به نوعی هستند که مُثَلِّ آن‌ها حقیقت و واقعیتی ندارند و یا اینکه می‌توان یک حقیقت و واقعیتی برای آن تصویر کرد؟

به همین جهت در مورد بحث هم این سوال مطرح است که آیا این بیان تمثیلی است یا بیان حقیقت؟

در موضوع خلق آدم، اعلام خلافت آدم، پرسش ملائکه، پاسخ خداوند، تعلیم اسماء، عرضه به ملائکه، امر به سجده و سپس سجده ملائکه، اباء ابلیس، آیا همه این داستان در قالب تمثیل بیان شده و یا اینکه همگی واقعیت دارند و هیچ تمثیلی در کار نیست و یا اینکه می‌شود تفکیک کرد؛ یعنی اینطور نیست که ما بخواهیم همه اجزاء این ماجرا را حقیقت و واقعیت بدانیم و یا همه را تمثیل بدانیم.

مثلاً در مورد امر به سجده ملائکه این سوال مطرح است که اگر این واقعیت و حقیقت باشد و بیان نمادین نباشد، امر خداوند به ملائکه از دو حال خارج نیست: یا امر تکوینی است و یا تشریحی.

امر تکوینی تخلف بردار نیست بلکه از قبیل کُنْ فیکون است و معنا ندارد در آن دایره کسی مخالفت کند، حتی برای مخالفت ابلیس نیز جایی وجود ندارد.

اگر امر تشریحی باشد، اصلاً در عالم ملکوت تشریح معنا ندارد و عالم تکلیف نیست.

۱. سوره اسراء، آیه ۸۹.

۲. سوره روم، آیه ۵۸.

لذا این مطلب بیشتر جهت تمثیلی بودن را تقویت می‌کند، پس اگر بخواهد حقیقی باشد، آن مشکلات پیش می‌آید و به ناچار باید بگوییم که مَثَل است.

اما در مسئله تعلیم اسماء، تعلیم اسماء محذوری در واقعی و حقیقی بودنش نیست. با معنایی که برای تعلیم بیان شد، ملاحظه فرمودید که تعلیم خدا یک نوع افاضه، الهام، اشراق... است. یعنی تاباندن نور این حقایق به وجود انسان که این ملازم است با تعلّم و آگاهی. لذا اصلاً امکان ندارد که تعلیم باشد ولی تعلّم نباشد. عرضه به ملائکه هم اینچنین است. یعنی در خصوص تعلیم اسماء به آدم و آنگاه تعلیم با واسطه آن به ملائکه، به نظر می‌رسد که این‌ها بیان یک حقیقت و واقعیتی باشند. یعنی وقتی خداوند انسان را خلق کرد، او را در جایگاهی قرار داد و حقایقی را در وجود او گنجاند، استعدادی پیدا کرد که هیچ موجودی از آن استعداد بهره مند نیست و نمی‌تواند به این حد و اندازه برسد.

پس در خصوص این قصه، اینکه این آیه را حمل کنیم بر بیان حقیقت و واقعیت، محذوری پیش نمی‌آید. زیرا نه با آیات و روایت مخالفتی دارد و نه اینکه ظاهر این آیات ابایی از این معنا دارد. چون عرض شد که تصریح به مَثَل بودن در آن نشده و محذوری هم نه عقلاً و نه نقلاً وجود ندارد. لذا می‌توانیم بگوییم که مسئله تعلیم، عرضه، انباء، بیان حقیقت است. پس نتیجه این شد که تعلیم اسماء به آدم و عرضه آن به ملائکه و انباء آن‌ها ضرورتی ندارد و نیازی نیست که حمل بشود بر بیان تمثیلی، بلکه این‌ها بیان حقیقی اند.

«والحمد لله رب العالمین»